

18 تولد عیسی مسیح این چنین روی داد: مریم، مادر عیسی، نامزد یوسف بود. اما پیش از آنکه به هم بپیوندند، معلوم شد که مریم از روح القدس آبستن است. 19 از آنجا که شوهرش یوسف مردی پارسا بود و نمی خواست مریم را رُسوا کند، بر آن شد که بی سر و صدا از او جدا شود. 20 اما چون این تصمیم را گرفت، به ناگاه فرشته خداوند در خواب بر او ظاهر شد و گفت: «ای یوسف، پسر داوود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا آنچه در بطن وی قرار گرفته، از روح القدس است. 21 او پسری به دنیا خواهد آورد و تو او را عیسی خواهی نامید، زیرا او قوم خود را از گناهانشان نجات خواهد بخشید.» 22 این همه رخ داد تا آنچه خداوند به زبان نبی گفته بود، به حقیقت پیوندد که: 23 «باکره آبستن شده، پسری به دنیا خواهد آورد و او را عمانوئیل خواهند نامید»، که به معنی 'خدا با ما' است. 24 چون یوسف از خواب بیدار شد، آنچه فرشته خداوند به او فرمان داده بود، انجام داد و زن خود را گرفت. 25 اما با او همبستر نشد تا او پسر خود را به دنیا آورد؛ و یوسف او را عیسی نامید.



دومین روز جشن کریسمس مثل یک فرزندخوانده است! بین کریسمس و جشن سال نو، این روز واقعاً نادیده گرفته می شود. هر کسی که جرات کند امروز به کلیسا برود، ممکن است امروز با شخص خاصی آشنا شود، که با او نیز معمولاً مثل پدرخوانده رفتار می شود. این شخص، ناپدری عیسی، یوسف است. یوسف در تاریخ زندگی عیسی همچنان مثل دومین روز جشن کریسمس جایگاهی بسیار کوچک دارد. در کل کتاب مقدس، ما هرگز از یوسف حرفی نمی شنویم. و با این حال یوسف در سکوت کردن، نقش بسیار مهمی در زندگی عیسی مسیح بازی می کند. ما باید کمی نزدیکتر با این نقش یوسف آشنا شویم. به این دلیل ما باید نگاه دقیق تری داشته باشیم. بیشتر مردم یوسف را از داستان کریسمس می شناسند، زیرا او در آنجا به عنوان نامزد مشکوک مریم توصیف می شود. چون او بعداً به صورت مخفیانه تصمیم می گیرد مریم را ترک کند. اما حتی در این طرح، یوسف واقعاً اراده خوبی دارد، زیرا در آن زمان هر نامزدی که به جای او بود، می توانست واکنش متفاوتی نشان دهند. به عنوان مثال، یوسف می توانست بارداری غیر قانونی مریم را محکوم کند. مطابق قانون آن زمان یهود، مریم باید سنگسار می شد. اما یوسف این را نمی خواست! به همین دلیل بود که او در کنار مریم ماند. پس از مدتی، فکر کرد که مریم را ترک خواهد کرد، بدون اینکه با او رابطه ی جنسی داشته باشد. و به این ترتیب او زندگی مریم را نجات داد و همچنین آبروی خانواده را حفظ کرد! تصور کنید که این شرایط چه درد و رنجی برای او به همراه داشته است. او حتماً مریم را دوست داشته و همچنین قصد داشته خانواده ای شاد با او تشکیل دهد. این نقشه های او نه تنها خنثی شدند، بلکه او مجبور بود بی سر و صدا با این واقعیت روبرو شود که مریم عاشق دیگری بوده است! اما خدا یوسف را تنها نگذاشت. فرشته ای برای او ظاهر شد که او را از همه چیز آگاه کرد. بدون هیچ حرفی، یوسف این بیانیه جدی را از جانب خدا پذیرفت. وقتی فرشته نزد مریم ظاهر شد، او گفت: «همانطور که شما گفتید برای من انجام خواهد شد.» یوسف جواب نداد، اما بدون حرف، با همان نقشه خدا که مریم پذیرفته بود موافق بود. آنها «تیم» خوبی بودند! مریم اجازه یافت عیسی ناجی جهان را به جهان برساند. و یوسف مجاز بود در سالهای اول زندگی کودک از این دو محافظت کند! او مانند مریم، این چالش را که خدا به او داده بود جسورانه پذیرفت. او نه تنها از مریم و پسرش محافظت کرد، بلکه از آن به بعد او مریم و فرزندش را با کمک های فعال همراهی کرد! در موقع تولد عیسی، او احتمالاً مجبور بود نقش قابله را ایفا بکند. پس او به مادر و کودک کمک کرد تا به مصر فرار کنند. او بعداً آنها را به سمت ناصره باز گرداند. همه این کارهای یوسف در سکوت انجام شدند. یوسف و مریم الگوی خوبی از کلیسایی هستند که عیسی با مرگ و رستاخیز خود بنیاد می کند. مریم وظیفه دیگری جز حمل عیسی در بدن خود نداشت. و یوسف تکلیف مراقبت از آنها را بر عهده گرفت! برای من، این دو کار تصویر خوبی از کلیسای عیسی مسیح می دهند! کلیسا به یک مریم و به یک یوسف احتیاج دارد! ما به عنوان یک کلیسا، گاهی اوقات نباید کار دیگری کنیم جز اینکه عیسی را در خودمان حمل کنیم! طبق عهد جدید، کلیسا خودش بدن مسیح است. بنابراین جهت گیری خودمان را به سمت عیسی قرار می دهیم. به همین

دلیل است که ما نیز کلیسا هستیم... زیرا عیسی در ماست! اما تکلیف یوسف نیز به ما تعلق دارد. و این کاری است که ما با عشق فعالانه انجام می دهیم. برای ما به عنوان کلیسای امروزی، این به معنای وظیفه مسیح در این جهان است که انجام می دهیم: طبق متی ۲۵، این کار برای کمک به افراد گرسنه، زندانیان، بیوه ها و یتیمان... و به معنای ساده این کمک کردن به همه ی افراد نیازمند است. و مخصوصاً اعلام کردن انجیل برای افرادی که هرگز چیزی از عیسی نشنیده اند. مریم و یوسف «تیم» خوبی بودند. ما هم می توانیم همینطور باشیم. بعضی اوقات ما دقیقاً مثل مریم هستیم و فقط اجازه می دهیم که عیسی ما را تقویت کند. ما این کار را با شنیدن کلام او انجام می دهیم. ما این کار را با خوردن بدن و خون عیسی در شام پروردگار انجام می دهیم و در بخشی از بدن او شریک می شویم. بعضی اوقات مثل یوسف هستیم. ما آنچه را که مهم است انجام می دهیم. بدون کلمه و بدون تلخی این کار انجام می دهیم. در داستان یوسف این نکته جالب توجه است که چطور یوسف به صورت طبیعی رویای خود را به خواست خدا برای خودش تشخیص می دهد. آیا او واقعاً این سخنان بزرگ را درک کرده بود: که عیسی ناجی کل جهان خواهد بود؟ احتمالاً اینطور نیست... به نظر می رسد که یوسف واقعاً از این کودک کوچک با مادرش محافظت می کند، حتی اگر چیزی برای آن کار به دست نیآورد. او این کار را با خوشحالی انجام می دهد، در حالی نقشه خدا نقشه های او را کاملاً خنثی کرده بود! ... با این حال یوسف آماده بود از خواست خدا پیروی کند. او مانند مریم درک کرد که خداوند بچه های کوچک را انتخاب می کند و چیزی کوچک را با ارزش می داند. آیا نقشه خدا را در زندگی خود می بینید؟ من و شما مریم و یوسف نیستیم. ما نیز جزئی از بدن عیسی مسیح هستیم! و به همین دلیل من کاملاً مطمئن هستم که خدا برای شما و برای من نیز برنامه ای دارد. اگر غیر از این بود ما امروز اینجا نبودیم. من در زندگی می توانم واقعاً مثال های دیگری بزنم از اینکه چگونه وقتی برای خود برنامه ای داشته ام خدا همه چیز را به گونه ای متفاوت هدایت کرده است. در آخر من هم درک کردم که برنامه ی خدا بهتر از نقشه من بوده است. همچنین نمونه های بسیاری را می شناسم که نشان می دهند چگونه افرادی ناگهان وظیفه جدیدی یافتند و با شجاعت آن را انجام دادند، حتی با وجودی که این کار کل زندگی آنها تغییر می داد. من یک خانواده بسیار عزیز را می شناسم، آنها در سال ۰۱۵، بدون شک و تردید پسری را به خانه بردند و او را به عنوان فرزند خودشان پذیرفتند. آن پسر چند سال در کنار آنها زندگی می کرد. و مطمئناً کل زندگی را برای آن خانواده تغییر داده بود. و با این حال آنها این کار را کردند. و حتی امروز می گویند که این تجربه برایشان ثروت اندوزی کرده است. آیا پس از گذشت چند سال، یوسف می توانست بگوید زندگی اش با عیسی کودک و مریم غنی شده بود؟ مسلماً بعضی اوقات تجربه ی بدی هم بوده است. او باید شک خود را نیز داشته باشد. اما، با وجودی که یوسف چیز زیادی نگفت، او صدای خدا را در روایش دید و به این دلیل همه ی این کارها را انجام داد. و مطمئناً او همیشه ساکت نبود، زیرا در غیر این صورت ما هرگز چیزی از این روایا نشنیده بودیم. من تصور می کنم که او تمام چیزهایی را که در روایش دیده بود، به مریم گفت... شاید او آن را به دیگران نیز گفت... و شاید خیلی دیرتر. و تصور می کنم چگونه او در آن زمان با تعجب و شگفت زده گفت: «نقشه خدا برای ما خوب بود!» به این روش زندگی یوسف الگوی بسیار ویژه ای است که ما بین کریسمس و سال نو در اینجا داریم. در روز کریسمس پنجره ای از بهشت برای ما باز شده است. ما توانستیم از طریق عیسی مسیح نجات شگفت انگیز خدا را برای همه دنیا ببینیم. و اکنون ما با چالش های متفاوتی در زندگی مان روبرو هستیم. امسال چگونه می توانیم پیام عیسی را به جهان بیاوریم؟ برنامه من برای سال ۲۰۲۶ چیست؟ و نقشه خدا برای من چیست؟ آیا ممکن است که خدا نقشه ای بسیار متفاوت برای ما داشته باشد؟ خداوند به یوسف و به مریم نقش خاصی داد تا عیسی را برای ما انسان ها به ارمغان بیاورند. البته، خدا می توانست بدون آنها هم برنامه نجات خود را انجام دهد. اما او می خواست که این دو در برنامه ی او شرکت کنند. به همین روش، خدا می تواند پیام خود را بدون ما نیز به جهانیان منتقل کند. اما او می خواهد که ما صدای او باشیم. خدا می خواهد از ما استفاده کند! من از آن مطمئن هستم. اگر اینطور نبود او این مکان و زمان را به ما نمی داد. و ما همیشه مجبور نیستیم یک کار بزرگ انجام دهیم. شاید وظیفه ای که خداوند به ما می دهد این باشد که ما فقط به یک نفر اهمیت دهیم. شاید وظیفه این باشد که بتوانیم یک فرد را از ناامیدی نجات دهیم. آیا ممکن است در اینجا، بین کریسمس و سال نو، در مورد اینکه چگونه خدا می خواهد از ما در آینده استفاده کند، فکر کنیم؟ لازم نیست که خدا همیشه در قالب یک روایا صحبت کند. بعضی اوقات خدا تنها یک وظیفه پیش پای ما قرار می دهد. در آن لحظه ما واقعاً نمی دانیم چه اتفاقی برای ما افتاده است. اما شاید خیلی دیرتر بفهمیم. همچنین ممکن است این گونه باشد که ما کار بسیار سختی از جانب خدا دریافت کنیم. شاید در ابتدا این وظیفه را به عنوان یک وظیفه از جانب خدا تشخیص ندهیم. شاید ما مثل یوسف باشیم و ابتدا فکر کنیم که اتفاق بسیار بدی

برای ما افتاده است. اما کم کم برنامه خدا شفاف تر شود و بتوانیم ببینیم که خدا به خوبی به ما کار می دهد. این دقیقاً چیزی است که یوسف باید بعداً آن را می شناخت. در غیر این صورت او به کسی در مورد رویاهای خود چیزی نمی گفت. در آمریکای جنوبی، یوسف شخصیت بسیار مهمی است که بیش از هر چیز آبروی کارگران خاموش را آرج می نهد. از طریق یوسف می خواهند به کسانی ادای احترام کنند که کاری را که بر آنها تحمیل شده است با سکوت و به سادگی انجام می دهند. آیا امروز خدا چنین وظیفه ای را پیش روی ما قرار داده است؟ ما همچنین می خواهیم به افرادی فکر کنیم که بدون سخن گفتن کمک می کنند، مثلاً در مورد منابع مالی که برخی اوقات به کلیسا هدیه می دهند. گاهی اوقات نیز از طریق کمک فعالان. خدا را شکر برای این مردم که مثل یوسف هستند! آمین.